

اسطوره

تمثیل شناسی

به نام خداوند جان و خرد

از متونی که برجا مانده چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام مهمترین سند هویت ما ایرانیان کتاب شاهنامه است که سرآغاز این کتاب با «به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد» است. شاهنامه ویژگی دارد که آنرا متمایز از کتابهای دیگر کرده و آن عنصر خردست، بعضی ها می گویند خداوند است. البته تمام کتابهای ما با نام خداوند آغاز شده و آغاز این کلام با نام خدا یک چیز اختصاصی نیست چون تمام کتابها با نام خدا شروع می شود و لذا تنها متمایز کننده ی این کتاب همان کلمه ی خردمیتواند باشد از این رو این کتاب را هم **خردنامه** می گویند.

خرد چیست؟ از قرن چهار که شاهنامه سروده شده و در صد سال اخیر که به شاهنامه توجه شده هنوز کسی نتوانسته خرد را به معنای کامل معنی کند چون مفهوم خرد بزرگ است و تامل و فکر، جزئی از خود است و یک مفهوم بالاتر از عقل یک رابطه است. **نسبت دانش با خرد چیست؟ آیا رابطه مستقیم است؟ یعنی هر چه دانش بالاتر برود خرد بیشتر می شود؟ یا برعکس دانش هیچ ارتباط مستقیم با خرد ندارد؟** مثلاً به جایی مراجعه کرده اید و وقتی بیرون آمده اید، گفتید که یارو خیلی احمق است چون شما در آن نزدیک رفتار و گفتاری دیده اید که با عقل جور در نمی آید. ولی دانش می تواند یکی از پایه های افزایش فرد باشد ولی رابطه ی مستقیم با خرد ندارد.

تفاوت بین دانش و بینش:

این دو خیلی باهم فرق دارند. افراد می توانند دانش داشته باشند ولی از نظر بینش صفر باشند. **خرد ذاتی است یا اکتسابی؟** خرد تلفیقی از این دو است و تجربه نیز تاثیر دارد خرد برای ما رفتارهای اختیاری را تعریف می کند. ما باید به سمت خرد حرکت کنیم و فردوسی نماد فرهنگ ایرانی است و با خردورزی فردوسی شده است پس خرد می تواند فکر، عقل، اندیشه، تجربه، دانایی، آگاهی، درک، فطرت، قدرت و باشد.

ریشه شناسی واژه اسطوره

از هیس توریا (his toria) می آید. در فارسی و عربی از واژه ی اسطوره استفاده می شود. بعضی ها می گویند (my thors) به معنای گنگ و خاموش است. چون خودشان به روشنی و وضوح معنای درونی شان را بیان نمی کنند بلکه با فرو نمادیان می شود. بنابراین نتیجه میگیریم که مفهوم مورد نظر به روشنی به خواننده بیان نمی شود بلکه بار فرونماد بیان می شود باید بگوییم تا به مفهوم برسیم. نهان کبیروقتی به سمت نوشته شدن پیش می رود جهان صغیر (درون انسان) هم باید به سمت نوشته شدن پیش برود. در قران کلمه ی اسطوره نه بار به کار رفته با نام اساطیر اولین.

خیلی از متخصصین بر این عقیده هستند که اسطوره ریشه در دوران کودکی بشر دارد. در دوران اساطیری موجودات خیلی قدرت

در علوم انسانی، درست مطلق و غلط مطلق

نداریم.

جهاد دانشگاهی مشهد

2

اسطوره و تمثیل شناسی

دارند و خورشید و ماه پیش از آن چیزی که ما می بینیم قدرت دارند چون در دوران کودکی است و نمی تواند توجیه کند آنها را قدرتمند می بیند. دوره اسطوره تخیل حاکم است به جای خرد ولی در علم امروزی خرد به جای تخیل حاکم است و انسان اساطیری نمی تواند آنها را توجیه کند و می گوید خشم خدایان و ...

نکته مهم : اساطیر در دوران گذشته تخیل می کرده بعد تبدیل به اسطوره می شده است ، مثل اینکه به خورشید نگاه می کردند و به آن خدای خورشید می گفتند.

تخیل در دوره ی مدرن چگونه جلوه می کند؟

روندهای مختلفی در اسطوره سازی داریم با اسطوره سازی انتقال فرهنگ هم صورت می گیرد با توجه به این میراث غنی چقدر برای انتقال فرهنگ و هویت سازی استفاده می کنیم . بسیار کم این مهم مورد استفاده قرار می گیرد.

اسطوره محصول دوره کودکی بشر است و تخیل بر آن حاکم است. تخیل در دوره ی مدرن بیشتر به صورت هنر در می آید در قالب فیلم، داستان، نقاشی، گرافیک . یکی از کارهای که اسطوره از نظر ملی انجام می دهد وحدت ملی است . در دوره معاصر وحدت فراملی را هم به وجود آورد.

در دوره ی گذشته هم اقوام مختلف که در یک سرزمین سکونت داشتند یک حکومت مرکزی داشتند و یک حکومت اطراف که اینها را اسطوره و تاریخ پیوند می داد. اسطوره بیشتر در حوزه ی عقاید وارد می شود یعنی ما عقاید اسطوره ای را برای بشر امروز می توانیم ترسیم کنیم. اسطوره شناسی یک مرکزیتی دارد که با همه علم ها ارتباط برقرار می کند (یعنی با ادبیات، زبان شناسی)

زبان : کلماتی که به زبان می آورید با خرد و مغز یکی است خرد و تفکر را با سخن یکی می دانند.

بیماری زبانی: یعنی سخن مساوی با عقل یعنی با عقلی که نمی تواند به آن صورتی که می بیند توجیه کند چیز دیگری را بیان می کند که می گویند بیماری زبانی . مثل خورشید گرفتگی که در دوران گذشته می گفتند خشم خدایان چون نمی توانستند توجیه علمی کند.

اسطوره یک روایت غیرعادی، فراطبیعی و معنوی (آن جهانی، بهشتی) است. اسطوره با آئین خیلی ارتباط نزدیکی دارد. چگونه آئین ها در پیشبرد نقش دارند و برعکس چطور اسطوره ها آیین را تثبیت می کند.

تفاوت بین اسطوره و تاریخ :

تاریخ را معمولاً آیندگان می نویسند ولی اسطوره در لایه های پایین زندگی بوجود آمده، میویکی از بزرگترین اسطوره شناسانی بود که معتقد به عدم قطعیت تاریخ است و می گوید از یک اتفاقی که یک دقیقه ی قبل اتفاق افتاده یک عالمه روایت ساخته می شود. حالا یک اتفاقی که یک قرن پیش اتفاق افتاده ببینید چقدر می شود روایت ساخت و بنابراین می توان به تاریخ شک کرد ممکن است

بدیهی ترین چیزی که در تاریخ اتفاق افتاده از زوایای دید شخصی باشد. و در تفاوت اسطوره و تاریخ بیشتر از نگاه عمل گرایی و کارکرد گرایی باید وارد شد. در اسطوره نمادها فعال هستند و هر چیزی رمزگونه و نماد است و ظاهر اسطوره چیزی به ما نمی گوید باید کاوید و جستجو کرد.

***- پس مهمترین تفاوت این است که تاریخ را با زبان ساده می توان خواند و فهمید ولی اسطوره را باید رمزگشایی کرد تا بفهمیم.**

تفاوت بین اسطوره و افسانه

- 1- افسانه از ایده ی تخیل و به صورت داستان جلوه می کند ولی اسطوره به صورت باور در آمده و مثل دین است و تقدس دارد.
- 2- افسانه معمولا رویکرد گذشته نگر دارد و می گوید کسی بود که این کار را انجام داد ولی اسطوره های جاندار هم گذشته را در نظر می گیرد هم آینده را.
- 3- اسطوره می گوید آفرینش چه می شود ولی افسانه یک بازی در مدت زمان کوتاه است که نمی تواند آینده را بگوید.
- 4- به اسطوره باور و اعتقاد داریم ولی به افسانه باور و اعتقاد نداریم.
- 5- اسطوره همه گیرتر است ولی افسانه اینطور نیست افسانه و اسطوره از نظر سبک یکی است چون هر دو نقل و روایت و داستان هستند.

تفاوت اسطوره و افسانه

اسطوره و افسانه تفاوتشان در موضوع آنهاست: خلقت انسان، سرانجام انسان و سرانجام گزینش ، ولی افسانه داستان است.دموکراسی در آینده اسطوره می شود.

اسطوره و تاریخ

هم اسطوره به تاریخ تبدیل می شود و هم تاریخ به اسطوره تبدیل می شود ما درباره ی زرتشت هم واقعیتهایی و هم اسطوره هایی داریم. وقتی ما می خواستیم تاریخ زرتشت را بنویسیم اسطوره های آن را هم مینویسیم یعنی وارد تاریخ می کنیم. همچنین نیز تبدیل تاریخ به اسطوره داریم. بسیاری از شخصیتها هستند که در تاریخ به اسطوره تبدیل شده مثل توارنی ها، کوروش، رستم، آرش کمانگیر، افلاطون و ارسطو یک شخصیت تاریخی بوده اندو آنچه در اطرافشان ساخته شده زیاد تاریخی نیست و به صورت اسطوره در آمده است.

تاریخ ↔ اسطوره.

گردآفرین پژوهشگر معروفی بود که برای حفظ نقالی خوانی بعنوان اولین نقالی خوان زن در ایران این کار را انجام داد.

شباهت و تفاوت علم و اسطوره

در حوزه ی علم تجربه های آدمی نسبت به شناخت هستی را علم می گویند. وجه اشتراک اسطوره و علم نمایان می شود از یک طرف علم زمانی آغاز می شود که آدمی تفکرش را به کار می گیرد و همه ی آدمها می بینند که سیب به زمین می افتد ولی یک نفر پیدا می شود که میگوید چرا سیب بالا نمی رود و پایین می آید و پدیده های اطراف خود را بررسی می کند چون می خواهد اینها را کشف کند و ذهن خود را به کار می گیرد. کشف پدیده های اطراف انسان و کشف پرسشهایی که در مواجهه هستی و انسان بوجود می آید. اسطوره و علم هر دو می خواهند جهان را تبیین و روشن کنند. همین حالت برای اسطوره هم رخ می دهد. نکته ی خیلی جالب این بود که در تمدنهای قدیم تفکر هر چقدر زاینده بود اسطوره هم به همان اندازه زاینده بود ما بیشترین تفکر را در یونان داشتیم واسطوره هم در یونان بیشتر است.

حداقل در شروع کار اسطوره و علم خیلی نزدیک به هم پیش می روند. شاید از دل اسطوره تفکر به وجود می آید. یعنی برای هر چیزی توجیهی پیدا می کنند و برای این توجیه نیاز به تفکر است. می شود فهمید چرا ریشه های اسطوره با ریشه های علم به هم نزدیک می شود. اهداف علم و اسطوره مشترک است ولی ابزارها متفاوت است در علم از تجربه استفاده می شود.

اسطوره و حماسه

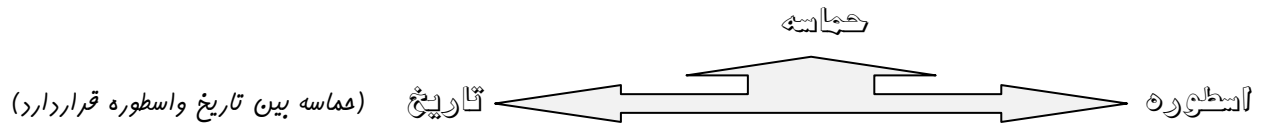
بسیاری از اسطوره ها را از دل حماسه به دست آورده ایم. حماسه به یک شکل و در یک قالب سروده می شود، روایت نقلی می شود. حماسه، روایت، سروده منظومه ای است که در بر گیرنده ی نبرد و جنگ شر و نیکی، خوبی و بدی، زمینه های قومی و نژادی، ملی و شورآفرینی، پهلوانان آمال و آرزوهای یک ملت هستند که در قالب یک شخص مجسم می شوند و رستم در فردوسی آرزوی دیرینه ی ایرانیان بود چرا که برای آنان قومیت و کیان مملکت خیلی مهم است.

حماسه مثل اسطوره در طول زمان بوجود می آید. یکی از پشتوانه های حماسه اسطوره است که نویسنده عواطف شخصی خودش را در آن می نگارد، وقتی حماسه ای خلق می شود پشتش داستان نیست بلکه یک تفکر است. حماسه محصول ملتهای دوره ی گذشته است ملتی که خود را در خطر می بیند دست به حماسه می زند.

زمانی در یک ملت حماسه شکل می گیرد که اگر آن ملت هویت فرهنگی اش را در خطر ببیند دست به حماسه می زند تا هویت فرهنگی اش را حفظ کند. کیومرث، جمشید، کیکاووس حالت اسطوره دارند. قسمتهای آخر شاهنامه حالت تاریخی دارند.

از نظر محتوایی ویژگی های مشترک حماسه ها:

پهلوانان نقش اساسی دارند. شخصیت‌های برجسته دارند. شخصیت‌های برجسته حماسه را خلق می کنند در اغلب حماسه ها یک رویدادی بستر حماسه می شود. نبردهای بزرگ و خطرآفرین مثلا رستم سفر می کند به مازندارانی که برود از هفت خوان بگذرد و دیو را بکشد. بستر این داستان سفر مخاطره آمیز است.



ما در اسطوره یک حالت تقدس داریم ولی حماسه حالت تقدس ندارد. اسطوره برای انسان مثل یک باور است. برای همین حرمت و تقدس دارد ولی حماسه همچنین حالتی ندارد. حماسه فصل مشترک بین اسطوره و تاریخ است یعنی اسطوره ها و روایتها خیلی وقت می خواهند تا به تاریخ تبدیل شوند و از دل حماسه می گذرند.

اسطوره در حماسه ی فعلی ما: سیر چگونگی شکلگیری اسطوره در ایران

شاهنامه: چگونه عناصر اساطیری ما به درون شاهنامه راه پیدا کرده اند و ما چگونه می توانیم منابع اساطیری را از درون شاهنامه بیرون بکشیم؟ پیش از سه تا پنج هزار سال پیش اقوامی در شمال دریای خزر به مناطق پایین کوچ میکنند، کوچ آنها برای ما ناآشناست بخاطر خشکسالی یا فقر و یا وقتی از بالا به طرف پایین می آیند دو شاخه می شوند بخشی از قوم، اروپا می روند و قسمتی به آسیای مرکزی فعلی می آیند و باز دو دسته می شوند دسته ای به سمت هند و دسته ای به سمت ایران. در این تقسیم بندی دو نکته وجود دارد نکته ی اول زبانهای هند و اروپایی و نکته ی دوم پیوند استوارتر با هندی ها . و اینجاست که بسیاری از اساطیر ما با اساطیر هندی ها مشترک است و نیاکان ما مشترک بودند.

اقوام و نیاکان ما که وارد ایران می شوند جدا از ناهمواری های طبیعی و رشته کوه های البرز با یک مشکل دیگر دسته و پنجه نرم می کنند و آن مشکل مردم همان منطقه است. و یکسری جدالها و نبردها بین اقوامی که از آسیای مرکزی آمدند و خودشان را ایرن (ایرانی) معرفی کردند. با این مردم نبرد می کنند و این نبردها که زیاد هم شده بود رسوبی در ذهن مردم باقی می گذارد و خود این یکی از پایه های مهم در شکلگیری اسطوره و حماسه بوده و از طرفی دیگر این اقوام که از بالا آمدند خودشان یک اسطوره و هویت های قومی داشتند و بخشی از اینها را با خودشان می آوردند و در اینجا دوتا از پایه های اسطوره معلوم می شود یکی مربوط به اساطیر

آیا میدانید بعد از صفویه، شیعه مذهب رسمی

خودشان و یکی دیگر نبردهایی که با مردم ساکن ایران رخ می دهد. پس از اینکه این اقوام وارد ایران شده و با مردم بومی درگیر شدند در نهایت این دو فرهنگ با هم آمیخته شده و یک فرهنگ میانی بوجود آمد. لذا یکی دیگر از پایه های اساطیر این دو فرهنگ بوده است.

نتیجه:

1- اعتقادات و باورهای اقوامی که از شمال اروپا آمدند.

2- اعتقادات آدم های بومی همان منطقه

3- تداخل این دو فرهنگ

این اقوام بومی با اقوامی که وارد آسیای مرکزی (فعلی) شده آمیزش پیدا کردند و بخشی از فرهنگ این اقوام وارد باورهای بخش بومی شد. پس از استقرار ایرانیان در این محدوده ی جغرافیایی با مشکلات جدیدی روبرو شدند یک سری از اقوام از شمال به ایران بخاطر خشکسالی و کمبود زمین زراعی حمله کردند این اقوام که روزی خودشان، اینجا را تصرف کرده بودند به دفاع از این قسمت بر می خیزند که مهمترین پایه های اسطوره ای ماست و تورانیان از شمال به ایران حمله می کردند و خیلی تمدن بالایی نداشتند از یک طرف ریشه های مشترک با این اقوام ایرانی داشتند چون خودشان نیز از شمال آمده بودند ولی فرهنگ پایینی داشتند که در شاهنامه تورانیان معروفند. این نبردها و این دفاع ها یکی از مهمترین عناصر اساطیر ما را تشکیل می داد.

پادشاه تورانیان "گرسوز" (همه این اسامی ریشه ی ایرانی دارند مانند افراسیاب ریشه ی اسامی کاملاً ایرانی بود و در اینجا هم مشترک هستند).

شاهنامه را بخاطر حماسه بودنش اهمیت می دهیم نه به خاطر اسطوره .ولی داخل حماسه اسطوره هم هست یکی از این اقوامی که به ایران حمله کردند سکاها بودند که ایرانیان با آنها مقاومت کردند و مشخص نیست چگونه وارد ایران شدند و در سیستان که در آن زمان نیمروز می گفتند سکنی گزیدند و با الهام نام سکاها به سگستان و بعد به مرور زمان به سیستان نام منطقه ای که سکنی گزیدند تبدیل شد این اقوام که از سکاها ی بالا بودند اقوامی مهاجر، غارتگر، سوار کارهای چابک و نیزدرون خودشان هم روایتها و داستانهایی بود که نماد این را به اسطوره و حماسه مادر رستم می بیند و روایت رستم برگرفته از روایتها و حکایتهای خود اقوامی بوده که در این ناحیه سکونت داشتند.

بعد از هخامنشی حمله ی اسکندر به ایران بود که فرهنگ یونانی ها را وارد ایران کرد و آمیخته شدن فرهنگ آنها با ایران و پس از آن ساسانیان را بوجود آورد. تلاش آنها برای از بین بردن فرهنگ اشکانیان بود.

سورامین متعلق به دوره ی اشکانیان و اغلب به زبان پهلوی بود در قرن پنجم توسط سعد الدین اسعد گرگانی به زبان فارسی سروده می شود.

در دوره های بعدی کم کم اقوام که وارد ایران شدند خط یاد گرفتند که خط میخی و ... بود. در نهایت روبه نگارش می آوردند و دسته ای از مردم یا خودشان یا تحت حمایت مذهبی و دینی شروع به نگارش و نوشتن این اساطیر میکنند که یک سری کتابها بوجود می آید که ظاهرش دینی ولی درونش اساطیر وجود دارد. که ابتدا آنها به زبان پهلوی بوده و بعدها توسط فردوسی به زبان فارسی نوشته شد و احتمال دارد که این زبان پهلوی (مشکل زبان پهلوی خواندن آن است نه شنیدنش) را برای فردوسی می خوانند و خود فردوسی چون زبان پهلوی را می دانسته به زبان فارسی دری نوشته است یعنی فردوسی خواندن زبان پهلوی را بلد نبود یک نفر زبان پهلوی را می خواند و او می شنوید و به زبان فارسی دری می نوشت.

آیا منابع فردوسی مکتوب بوده یا شفاهی؟ منابع فردوسی شفاهی بوده یک نقلانی بودند که روایت های کهن اساطیری را شفاهی نقل می کردند و می گویند فردوسی آنها را شنیده و نوشته است.

پس از اینکه بحث نگارش و خط به وجود می آید از درون آن اسطوره های ما نمایان می شود قدیمی ترین متن مذهبی را گاتها یا گائهای یا گاهان که مجموعه ی سروده های زرتشت بوده می گویند کهن ترین فرهنگ ایران بوده است.

وقتی زرتشت در سروده هایش جمشید را می آورد یعنی جمشید کهن تر بوده و حماسه ای است که مکتوبش کرده ایم. بعد از گاتها، اوستاست. در اوستا بسیاری از الهه ها و خدایان نام برده شده است. اوستا پنج قسمت یا پنج بخش دارد که یکی از بخش های مهم اوستا "یشتها" که اساطیر بسیار زیادی دیده می شود و خودش این یشتها چند بخش است مثل آبان یشت، تیریششت که مهمترین مهریششت است. (یعنی یشتها بیشترین حماسه ها را در بر دارد) ما در مهریششت یک باور اسطوره ای می بینیم.

یک باور یک سنت و یک اعتقاد ریشه ی اسطوره ای دارد که در شاهنامه ما به عنوان وفای به عهد می شناسیم. در زمان این شخصیت های اسطوره ای یک ایزدمهر در ایران باستان داشتیم که مهمترین مفهوم آن خدای پیمان، خدای عهد بوده است. مهمترین اخلاقیات در شاهنامه حفظ پیمان بوده که ریشه های اسطوره اش در ایزد مهر بوده است. در بهرام گشت به اسطوره ی سیمرغ اشاره شده.

در شاهنامه و در اساطیر اینها مهمترین دیوها هستند. بیداد/ دروغ/ آز

پیش از فارسی درّی فارسی میانی داشتیم و فارسی میانی همان پهلوی بوده که پهلوی دو قسمت می باشد: پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی. فارسی درّی همینی است که امروزه ما استفاده می کنیم.

در دوره اشکانیان در کنار سنت مکتوب و سنت نوشتاری یک سنت شنیداری وجود داشت. گوسانها یکسری آوازه خوانانی بودند که شعرهایی که اسطوره و حماسه بوده با ساز و آواز برای مردم می خواندند و مشابه همین هاست که ما در ایران نقاله خوانی داریم. گوسانها در دوره ی اشکانیان شکل گرفته است و این افراد مردم را به دور خودشان جمع می کردند و با آواز و ساز شعرهای حماسه و اسطوره ای را می خواندند. موارد مکتوبشان را ساسانیان از بین بردند.

در دوره ی ساسانیان چند متن مذهبی مربوط به زرتشت به زبان پهلوی ساسانی شکل می گیرد که به اسطوره جمشید در آن اشاره می شود، به ریشه های اسطوره ضحاک هم اشاره می کند. ضحاک جمشید را از بین می برد و فریدون ضحاک را از بین می برد. فریدون ضحاک را نکشت و در کوه های دماوند به بند کشید نخواست برای داستان منطق بسازد چون اسطوره های ما و ریشه های داستان اینگونه است که ضحاک از بین نرود چون ضحاک منشا بدی و پلیدی است یعنی اگر ضحاک را بکشند از بدنش آنقدر کرم و حشره بیرون می ریزد که تمام جهان را در بر می گیرد و بخاطر همین به بند می کشد، ضحاک اسطوره تاریخ است.

جمشید یکی از بهترین و کامل ترین پادشاهان ایرانی در اسطوره ی ماست.

اولین نقال زن ایرانی به نام گردآفرین که پژوهشگر معروفی هست و برای اینکه این نقاله خوانی از بین نرود این کار را انجام می دهد.

در دوره ساسانیان کتابهایی نوشته می شود به نام خدای نامه یا خوتای نامگ که بعدا وارد دوره ی اسلامی می شود و در قرن 4 دوباره جمع آوری می شود و نسخه ای از آن به دست فردوسی می رسد.

سیر تدوین حماسه های ما و چگونگی تدوین آن در شاهنامه

در دوره ی ساسانی پیوند دین و دولت رخ می دهد موبدان حکومت را در دست می گیرند و نفوذ بسیار زیادی در حکومت پیدا می کنند و حتی در جابجایی شاهان ساسانی نقش پیدا می کنند در این دوره یکی از کارهایی که رخ می دهد دربار شروع می کند به تدوین خدای نامه یا خوتای نامک

در دوره ی ساسانی روایت های شفاهی را مکتوب می کنند و دو نهاد عهده دار این کار می شوند. یک دسته موبدان زرتشتی که گرایش مذهبی داشتند و روایت هایشان آمیخته با مذهب بود مثل گشتاسب، افراسیاب، بهمن پسر اسفندیار.

دسته ی دوم دبیران پادشاهی و درباری بودند آنها خدای نامه دیگری تدوین می کنند چون آنها گرایش های مذهبی نداشتند و بیشتر روایتها مردمی بود و از فیلتر دین زرتشت عبور نکرده بود.

این دو روایتی که موبدان زرتشتی و دبیران دربار نوشته اند تفاوت های زیادی دارد مثل داستان رستم و اسفندیار در داستانهای اساطیر ما نمودهای مختلفی دارد. در شاهنامه یک قسمی و در موبدان زرتشتی یک قسم دیگری است.

نمونه آن در داستان گشتاسپ و رستم و اسفندیار می توانیم ببینیم. اسفندیار در روایت زرتشت آدم خوب و مقدسی است در متون زرتشتی گشتاسپ یک پادشاه کاردان و نیکوروش است چون زرتشت در زمان گشتاسپ ظهور کرده و گشتاسپ دین زرتشت را می پذیرد و گسترش می دهد و فرزندش اسفندیار هم دین زرتشت را گسترش می دهد ولی در شاهنامه گشتاسپ پادشاه منفور است از نظر حکومت بسیار پادشاه بی عرضه ای می باشد و وقتی به ایران حمله می شود گشتاسپ فرار می کند و اسفندیار که پهلوان است برای مقابله با دشمن جلو میرود اسفندیار هم پادشاه خوبی نیست جاه طلب است و با رستم می جنگند و در شعرها نیز حق کاملاً با رستم است. و این اختلاف از این دو روایت خدای نامه بوجود آمده همان موبدان (وارد زرتشت شده) و دبیران درباری و پادشاهی (وارد شاهنامه شده).

خدای نامه یک کتاب واحد نیست. کتاب موبدان زرتشتی با روایت دیگر با همان نام و از نظر محتوا شبیه خدای نامه نام یک کتاب نیست نام نوع ادبی است، که در دوره ی ساسانیان مکتوب شده هر دو یک قصه است ولی در جزئیات متفاوت اند. در شاهنامه مرد اول رستم است و در موبدان زرتشتی مرد اول اسفندیار است.

روایت خدای نامه در دوره ی ساسانی تدوین می شود و زبانش پهلوی است و باقی می ماند تا اینکه عربها به ایران حمله می کنند و ساسانیان از بین می روند و دو قرن ایرانی ها می مانند که چه کنند تا اینکه ایرانی ها با اعراب به مسالمت می رسند تا اینکه به قرن سوم می رسند و دو اتفاق می افتد.

در دوره ی عباسی ایرانی ها را چون ایرانی بودند خیلی تحقیر می کردند و دیگر اینکه مورد فشار ترکها قرار می گیرند و شروع می کنند به تخریب آثار ایران. اعراب، درفش کاویان را تکه تکه می کنند و در مدائن یک فرش بزرگ را تکه تکه می برند و سنن و فرهنگ ایرانی را تخریب می کنند. ایرانی ها می گویند ما با این پیشینه چرا باید تحقیر شویم و شروع می کنند به بوجود آوردن حکومت که اولین حکومت ایرانی طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان (از حکومتهای ترک بودند) شکل میگیرند.

در حکومت طاهریان ایرانیان رشد می کنند و دهقانان روی کار می آیند سنت و آداب و رسوم قدیم ایران احیا می شود و در قرن 4 خدای نامه به زبان فارسی ترجمه و گردآوری می شود.

دهقانان

جنگها، نبردها و انشعابات فلات ایرانی و پهلوی ها بن و مایه ی اسطوره است.

دوره ی پس از اسلام دو قرن اول ایرانیان بودند و در سکوت مطلق به سر می بردند. اعراب از غرب ایران وارد می شوند پس از 2 الی 3 قرن کم کم حکومتهای ایرانی تشکیل می شوند چون خود اعراب توانایی اداره ی حکومت را نداشتند. دست به دامن ایرانی ها

اگر قرار نیست در داستان هیچ مفهومی منتقل
شود به آن روایت میگوئیم نه تمثیل.

می شوند و از خود ایرانی ها برای حکومت انتخاب می کنند. اعراب به سختی در ایران حکومت می کردند. حاکم های محلی داشتند و اولین حکومت ایرانی ها طاهریان بود.

در دوره ی سامانیان، سامانیان خودشان را از نوادگان پادشاهان ساسانی می دانستند و کاملاً خود را ایرانی خالص می دانستند. به فرهنگ ایران، شعر، شاعری و تاریخ علاقه داشتند و دربار ساسانیان پس از دانشمندی مثل ابن سینا، فارابی، ... پر بود و فلسفه گرایی بسیار شدیدی حاکم بود. در این زمان از نظر فلسفه و کلام بسیار رشد داشتیم. در این دوره عده ای از اعراب نفوذشان خیلی در ایران زیاد شد و از طرفی غلامان ترک که وارد دربار شدند هیچگونه علاقه ای به فرهنگ ایران نداشتند و می خواستند فرهنگ ایران را از بین ببرند. یک عده این زنگ خطر را فهمیدند که مهمترین آنان دهقانان بودند که یکسری امراء و حاکمان محلی بودند که مردم از آنها حرف شنوی داشتند و اینها معمولاً نسل در نسل آدمهای فرهیخته و باسوادی بودند. زبان پهلوی می دانستند و با روایتها و اساطیر ما آشنا بودند دهقانان در حکومت هم خیلی نقش داشتند. مهاجران اعرابی که موفق بودند بخاطر آن بود که با دهقانان مصالحه داشتند یکی از ویژه گیهای این دهقانان تدوین روایتهای ملی بود. اولین کاری را که شروع کردند خدای نامه های پهلوی را با عنوان شاهنامه تدوین نموده وبه زبان عربی و فارسی ترجمه کردند. شاهنامه ابوعلی بلخی، ابومنصور که مهمترین آنها بود.

با اینکه محمد بن عبدالرزاق طوسی از دوره ی ساسانیان حاکم طوس بود به دستیار خودش دستور داد که از جاهای مختلف (خراسان، طوس، نیشابور، سیستان) روایتهای ملی را به زبان فارسی ترجمه کنند که این مهمترین شاهنامه کامل منصور وافوروی خدای نامه ، این فرد (محمد ابومنصور) این کار را انجام دادولذا این شاهنامه به ابومنصور نسبت داده شد. از این شاهنامه که به نثر است فقط مقدمه اش باقی مانده است و بقیه از بین رفته اند. این شاهنامه در دوره ی خودش مورد توجه قرار گرفت و پس از آن جای خودش را باز کرد عده ای به این فکر افتادند که به شعر در بیاورند تا بیشتر در ذهن بماند. یکی از این افراد، دقیقی شاعر، که زرتشتی بود از گشتاسپ شروع کرد چون در پادشاهی گشتاسپ زرتشت ظهور می کند و هزار و چند بیت می گوید و بعد کشته می شود. پس از اینکه دقیقی را می کشند یا می میرد. فردوسی بزرگ به این فکر می افتد که این کار را انجام دهد و با مصیبتهای زیادی شروع می کند به دست آوردن شاهنامه منثور ابومنصور.

این شاهنامه ی منثور ابومنصور احتمالاً با یک سری روایتها و کتابهای دیگری جلوی فردوسی قرار گرفت و با این شاهنامه، شاهنامه ی جدید را سرود یعنی فردوسی کار دقیقی را دنبال کرد.

ارتباط اسطوره و حماسه در شاهنامه را میتوان بخوبی از مقاله آقای سجاد آیدنلو فهمید.

چطور اساطیر به حماسه تبدیل می شوند؟

تعریف اسطوره: دکتر سرکاراتی: اسطوره اساساً نوعی از حکایت و بازگویی است و داستانی سنتی می باشد.

تعریف حماسه: شعرپست داستانی، روایی، با زمینه قهرمانی، پهلوانی، قومی، ملی، و حوادثی که بیرون از عادت رخ داده است.

اغلب حماسه های جدی دنیا در قالب شعر بوده است.

یکی از مهمترین مایه ها و زمینه های شکل گیری اساطیر حماسه است. برخی ها در تعریف حماسه را صورت دگرگون شده ی اسطوره می دانند.

در تبدیل حماسه به اسطوره: چون اسطوره محصول دوران کودکی بشر است، روایت خیلی هماهنگ و منسجم نیست. از نظر ذهنی و از نظر ساخت روایت قوی نیست ولی حماسه ها صورت ادبی و بیرونیشان نظامند و منسجم تر هستند چون از گذر تاریخ به وجود آمده اند. اسطوره اول شکل می گیرد و با تاریخ و فرهنگ پرورده می شود و از دل آنها حماسه در می آید و حماسه پخته تر است. شاهنامه از این رو پخته تر است که در اساطیر آن را نمی بینیم.

مهمترین نکته:

الف) اسطوره یک نوع پاسخ به متن شناسی و خودشناسی انسان است. انسان دوره نخستین وقتی به دنیا می آید با یک سری پرسشها مواجه می شود از کجا آمده ام. به کجا می روم. خورشید چیست و... این پرسشها اسطوره می شود چون می خواهند جهان و خودشان را توجیه کنند. باران، خورشید، گرفتگی ماه و خورشید و کم آبی را توجیه کنند. در اسطوره های یونان وقتی بیماریهای همه گیر می آمد توجیه می کردند که فلان خدا بر انسان خشم گرفته یا فلان دیو بر خدا حاکم شده است.

نیاز، مستی شناسی و خودشناسی را اساطیر ارضا می کردند. در دوره ی انسان گویا از این حرفها گذر کرده و نیازی به تبیین اینها نمی داند. حماسه بیشتر محصول محیطی بشر است وقتی اقوام قدیمی ایران وارد ایران می شوند اقوام نخستین بشر هستند. وقتی 5000 سال از سکونت آنها در ایران می گذرد ضرورت تولید شاهنامه و پدید آمدن شاهنامه احساس میشود که یک موردش اعراب بود که هویت ایرانی زیر سوال می رود و دیگری ترکها بودند که تا قبل از قرن سه ما خیلی حماسه نداریم زیرا ضرورتی نبود در دوره ی ساسانیان بیشتر اساطیر زرتشت و اسطوره ی زرتشت تکرار می شود. از غالب شدن اعراب و ترکها یک نیاز ملی بوجود می آید. حماسه یک نوع نیاز محیطی و اجتماعی آن قوم را پاسخ می دهد.

فلسفه از صفر آغاز میشود و هیچ مقدمه ای ندارد، اما کلام مباحثی را مفروض میداند و بعد بر اساس آن بحث آغاز میگردد.

ب) شناختی که در حماسه به مخاطب داده می شود شناخت عقلانی تر است چون متعلق به دوران بلوغ انسان است. حماسه خردمندانه تر و عقلانی تر است. اساطیر غیر عقلانی، غیر ملموس و دور از ذهن است. ما در شاهنامه دنیایی از کارهای خارق العاده می بینیم.

حماسه ی ایران را فقط فردوسی نسروده است. فردوسی حلقه ی آخر حماسه است. در حماسه ایران تاریخ و هست.

دلایل تبدیل اساطیر به حماسه:

1- سیر حرکت انسان از دوره نخستین به دوره های پیشرفته تر است. کم کم انسان از دوره اساطیر خارج شده و وارد حماسه می شود و اساطیر برایش هیچ کارایی ندارد که به آن پردازد. در این ساختار جدید که حماسه سرایی شکل می گیرد رنگ و بوی تاریخ و اجتماع پررنگ تر می شود، یعنی رگه های تاریخی مثل رستم دارد. در دوره ی اساطیر کمتر می توانیم پیدا کنیم که بگوییم همچنین شخصی بوده حماسه مال دوره ی اجتماعی شدن انسان است و انسان بیشتر به توانایی های خودش شناخت پیدا می کند.

2- به دلایل اجتماعی و تاریخی همان جنگها و شرایطی رخ می دهد که دوره ی اساطیری نیروهای ایزدی و اهورایی نقش دارند، در دوره حماسه اینها جواب نمی دهند، انسان با اینها راضی نمی شود و اینها را منتقل می کند به شخصیت های پهلوانی مثل رستم، این ضرورت تاریخ است که باعث می شود اساطیر به حماسه تبدیل شود. ضرورت وجود پهلوان در جامعه و تغییر نگرش انسان.

3- در انتقال یک واقعه یا روایت از دوره ی اساطیری به حماسی یک سری چیزهایی که نامعلوم است رنگ واقعیت می گیرد. ما دریاچه ای بنام چیچست داریم که در اساطیر ما جایش معلوم نیست، وقتی به معنای شاهنامه و حماسه می آید تمام توصیف هایی که درباره چیچست می گوید ما را آشنا می کند با دریاچه ارومیه .

4- واژه ی گوسانان مثل خنیاگران، مطربان، دوره گران، جایی مردم را جمع می کردند و روایتی می خوانند از روی پرده یا بدون آن. این گوسانان اصل و دوره اش به دوره ی پارتی یعنی اشکانی بر می گردند. طبقه اقشاری از مردم بودند که روایت های اساطیری را برای مردم نقل می کردند.

گوسانان در حفظ این روایتها خیلی نقش داشتند نقل شفاهی آنها باعث حفظ این داستانها شده است . روایتها وقتی به صورت شفاهی نقل می شود در جزئیات فرق می کنند در دوره های بعدی مثلاً چندین سال بعد وقتی می خواستند روایتها را نقل کنند شرایط اجتماعی روی آن تاثیر گذاشتند و روایتها را متناسب با مردم آن زبان بیان می کردند ، مثلاً در دوره ی ساسانی روایتها عقلانی تر و آسمانی کمتر و زمینی تر می شود.

کارکرد گوسانان و اهمیت گوسانان در اساطیر ما:

- حفظ روایت‌های اساطیری و داستانهای ملی

- نقش آفرینی در روند تبدیل اساطیر به حماسه

یکی از مهمترین نکات در دین زرتشت : ستیز نور و ظلمت و ناهمسازی نیک و بد در این آیین می باشد.

در کتاب آیدنلو 10 صورت ارتباط اسطوره و حماسه یعنی 10 شکل یا مورد تبدیل اسطوره به حماسه و یا بیشتر گفته شده که عبارت است

از:

1- محدودیت زمانی، در اساطیر زمان معلوم نیست. نه آغاز و نه پایان معلوم هیچکدام معلوم نیست ولی در دوره ی حماسه اغلب زبانها معلوم است. دوره پهلوانی و ...

2- محدودیت مکانی: در اسطوره مکان مشخص نیست اغلب ناکجا آباد دارد و مینوی است ولی در حماسه محدودیت مکانی دارد. مثلا در شاهنامه از جایی اسم می برند به نام مازندران که مازندران ما نیست و حدودش در شاهنامه مشخص است و می دانیم مردم در کجا زندگی می کنند.

3- کاهش سلطه ی مینوی است یعنی حماسه زمینی می شود.

4 - جابجایی یا دگرگونی

5 - شکستگی

6 - انتقال

7 - قلب یا تبدیل

8 - ادغام یا تلفیق

9 - حذف

10 - فراموشی ؛ مثل کاوه ی آهنگر با آن درجه ی بزرگی که در اساطیر ما دارد ولی در حماسه به آن پررنگی نمی آید.

(کتاب آقای آیدانلو تا ص 43)

معنای اسطوره :

در رابطه با اسطوره دو مفهوم وجود دارد:

آقای ایلپاده: از اسطوره هیچ چیزی راست تر و دقیق تر وجود ندارد.

آقای بارت: از اسطوره هیچ چیزی دروغ تر و غیردقیق تر وجود ندارد.

درخصوص مفهوم اول : اسطوره داستان قدسی و مینوی است . روشنگر معنای زندگیست و به همین جهت داستانی راست است. در تمام فرهنگها یک اسطوره شهید است یعنی کسی که به خاطر آرمانهای مردم نیکوکار ، خودش را فدا می کند ،نمرده است و این تکرار اسطوره در زمانهای متفاوت است ، یعنی در هر دوره ما زایش اسطوره داریم. در دین زرتشت مردم معتقد به منجی هستند که می آید و عالم را از پلیدی ها پاک می کند و در اسلام و دین مسیحیت هم وجود دارد. اگر اسطوره ی تولد زرتشت را بخوانیم زرتشت از یک مادر باکره متولد می شود ، یکی از اسطوره ها که در زمانی مختلف تکرار می شود باکره زایی است. یعنی وقتی قدسی ترین فرد دنیا ، به دنیا بیاید نباید از آمیزش زن و مرد باشد بلکه باید از یک مادر باکره باشد.

و یکی از اسطوره ها قربانی است مثل حضرت ابراهیم، در زرتشتی و مهرپرستی و مسیحیت هم داریم و انسان برای تقرب به خدا نیاز به واسطه داشته که این واسطه را قربانی قرار می دهد. و ما هم عید قربان را داریم که یک اسطوره ی زنده است و همیشه تکرار می شود.

سیاوش به عنوان پاک ترین فرد از خونش سیاوشان می روید چون پاک ترین و مظلوم ترین فرد در اسطوره است و از خون اوست که گیاه سیاوشان می روید.

اسطوره با تاریخ پیوند تنگاتنگ و ناگسستنی دارد.

در قرن 17 یا 18 اسطوره ای از ناپلئون ساخته می شود با قدرت عجیب که اروپا را فتح می کند و در دوره ی جدید چکوا در آمریکای لاتین می آید و یا از شیخ حسن نصرالله اسطوره ساخته می شود یعنی در هر دوره آدمها نیاز به اسطوره دارند که به آن چنگ بزنند. در قرون وسطی طاعون مثل دیوبی آدمها را تهدید می کند و امروز ایدز آدمها را تهدید می کند. طاعون انتقام دست درازی ها و تعدی اروپاییهای آن دوره بود و تاوان و انتقام از اروپایی ها ایدز است. یعنی انتقام مردم از اروپا است به خاطر استثمار اروپا چون ایدز از افریقا شروع شده و به اروپا رفته است.

بشر در هر دوره نیاز به اسطوره دارد. دموکراسی از دید خیلی از ملت‌ها اسطوره است یعنی می‌گویند اگر دموکراسی وارد شود همه جا پر از گل و سنبل می‌شود و بدی‌ها از بین می‌رود.

و اما مفهوم دوم که اسطوره دروغ است: اسطوره را به عنوان داستان واهی می‌دانند اسطوره به چیزی می‌گویند که وجود ندارد و کلام و گفتار، علت موجودیتی است، افسانه بافی و خیال‌اندیشی.

خیلی وقت‌ها اسطوره پیش گام علم حرکت می‌کند یعنی اسطوره پیش گام علم شده و این افسانه‌ها ساخته شده بعد علم بوجود آمده است. امروزه علم و تکنولوژی و فن‌آوری برای انسان نقش اسطوره دارد و همه آن را باور دارند. در غرب و ایران دموکراسی و اسطوره است.

در ایران در دوره‌ی اول رضا شاه را بوق کردند و ایران باستان را بزرگ کردند تا حالت اسطوره‌ای گرفت و می‌گفتند ما باید برویم به سمت ایران باستان. اعتقاد به ایران باستان به عنوان عصری که مشکلات ما حل می‌شود درست نیست و در دوره‌ی رضا شاه، ایران را به عمد ساختند و علاقه مند بودند که وارد ایران باستان شوند در حالی که در ایران باستان هم ظلم و ستم وجود داشته و هم مشکلات دیگر.

***- علم با باور فرق دارد در فلسفه می‌گوئیم همه چیز باید دقیق باشد ولی در کلام هر چیز که بگویند می‌پذیریم.**

ارتباط اسطوره و تمثیل:

خیلی‌ها معتقدند مثل ایللیاده که اساطیر هر کدامشان یک داستان تمثیلی هستند وقتی مثنوی داستانی را نقل می‌کند، مفهومی همان رویه‌ی اولی داستان نیست بلکه در داخل داستان مفهوم دیگری هم وجود دارد که می‌خواهد بیان کند و مفهومی را که می‌خواهد منتقل شود.

تمام اساطیر ایران بن و مایه‌ی مشترک دارند و آن ثنویت است یعنی دو تایی یا دو گانگی. یعنی در اساطیر ایرانی دو تا نیرو داریم: "نور و ظلمت"، "آناهیتا (خدای باران) در مقابل دیو" و "خیر در مقابل شر"، در جهان همیشه دو تا نیرو وجود دارد که در مقابل هم هستند مثل خیر و شر. که در نهایت به پیروزی خیر و خوبی منتهی خواهد شد. بنابراین داستان‌های اساطیری در واقع یک نوع داستان‌های تمثیلی هستند که رویه‌ی داستان یک چیز دیگر است و داخل آن مفهوم دیگری نهفته است.

تاریخ اساطیر ایران، منابع اساطیر ایران منابع هندی، پهلوی، زرتشتی، اوستا، هندی و ایرانی.

خیلی مهم: اساطیر ایران که روایت منسجم‌تری دارند از دین زرتشتی شروع می‌شود، قبل از زرتشت هم خدایانی وجود داشته ولی به نظر می‌رسد همه‌ی اینها در دین زرتشت ادغام و تلفیق می‌شود. در عقاید زرتشتی برترین خدا اهورامزدا است.

اهورا به معنای سرور و بزرگ و مزدا به معنای خرد و فرزانه است.

در عقاید اساطیری و ایران باستان وقتی اسم خدا می‌آید نشان می‌دهد که چقدر خرد و اندیشه از نظر پیشینیان ما اهمیت داشته که به عنوان خدا هم قرار داده اند. در نوشته های پهلوی زروان به معنای خدای زمان است که با خودش پیمان می بندد و می خواهد تولید فرزند کند و اولین فرزند را خدا و به عنوان اهورامزدا قرار میدهد.

مدتی نیایش می‌کند تا فرزند دار بشود از اثر آن نیایش‌ها نطفه‌ی خوبی به نام اهورا و نطفه‌ی بدی به نام اهریمن بوجود می‌آید و قرار می‌گذارند هر کدام که زودتر به دنیا بیاید آن به عنوان خدا و سرور بزرگ باشد. اهریمن از این موضوع خبردار می‌شود و زودتر به دنیا می‌آید و بدی در دنیا حاکم می‌شود. در نهایت برای مدت مشخصی اهریمن عهد و پیمانش را ادامه می‌دهد و اهریمن برای مدتی بر دنیا حاکم می‌شود.

* خیلی مهم:

در اساطیر ایران این انگاره و پندار وجود دارد که اهریمن باید وجود داشته باشد و در اندیشه‌ی اهورا مزدایی اگر اهریمن حاکم نشود بر دنیا و وجود نداشته باشد نیروی اهریمن بالاخره یک جایی خودش را نشان می‌دهد و تمام اساطیر به سمتی می‌روند که خوبی بر بدی حاکم شود بنابراین نیروی اهریمن باید تحلیل و از بین برود. بنابراین اهریمن بر دنیا حاکم می‌شود تا رفته رفته نیرویش از بین برود تا خوبی‌ها بر اهریمن حاکم شود.

مشکلات اقتصادی، اعتیاد، منافع ملی، شیوه حاشیه نشینی در همه‌ی حکومت‌ها بوده و خواهد بود و هست ولی چه چیزی باعث می‌شود که کشورهایی که در آن زمان به حساب نمی‌آمدند الان خیلی پیشرفته‌تر از ایران هستند؟ ایران باستان یکسری ارکانی داشته که پایش ایستاده بودند. کتیبه‌های دوران داریوش و هخامنشی اولین نکته‌ای که می‌گویند و اهورامزدا و دستگاه‌هایی که اهورا مزدا داشتند برای مقابله با دو اهریمن دروغ و حرص - آز بود. در فرهنگ اسلامی همین‌ها هم خیلی برجسته بوده است. دروغ و آز مشکلات عمده‌ی مملکت ما نیز از این دروغ و آز نشات می‌گیرد. حرص و آز، محبوبیت، شهرت و ... بکار می‌برند تا منافعیان، شهرت‌شان خدشه‌دار نشود.

تمثیل شناسی:

زیر بنای تمثیل تشبیه است. مثال: علی در شجاعت مانند شیر است.

علی: مشبه شجاعت: وجه شبه مانند: ادات تشبیه شیر: مشبه به

تمثیل: تمثیل اصولاً یک حکایت، روایت و یک داستان است. اولین تشابه تمثیل به اسطوره اینکه هر دو روایت و حکایتند.

مشبه به یک داستان قرار می‌گیرد مثلاً خیانت در امانت مانند این است که با یک داستان نقل می‌شود یعنی دنباله‌اش را با یک داستان می‌توان گفت و نوشت.

Allegory تمثیل، یک داستانی، حکایتی، روایتی است که می‌خواهد مفهومی را به ما منتقل بکند. در اسطوره هم گفتیم که مفهومی را می‌خواهد داستان به ما منتقل کند. بنابراین تمثیل یک لایه‌ی رو دارد یعنی یک رو ساخت دارد. داستان طوطی و بازرگان در مثنوی همه می‌دانیم این داستان ظاهرش این است که یک بازرگان به سفر می‌رود و ولی وقتی به لایه‌ی درونی می‌رویم رها شدن روح از تن است و پشت سر گذاشتن تعلقات دنیوی و پیوستن روح به عالم آسمانی و باقی است. اغلب داستان‌های گلستان سعدی به این شکل است یک لایه‌ی رو دارد و وقتی تامل می‌کنیم شاعر می‌خواهد بگوید که اگر این تعلقات دنیوی را کنار بگذارید روح‌تان به عالم باقی می‌پیوندد.

بنابراین تمثیل یک حکایتی، روایتی و داستانی است که یک رو ساخت دارد، یک داستان بیرونی دارد که شاعر می‌خواهد مفهومی را منتقل دهد. یک ژرف ساخت دارد در برابر رو ساخت. رو ساخت یعنی داستان را می‌خوانید و ژرف ساخت یعنی پی بردن به مفهوم داستان. اصولاً تمثیل یک کارکرد بلاغی (رتوریک) دارد. یعنی داستان مفاهیمی را که می‌خواهیم بگوئیم به مخاطب بهتر منتقل می‌شود. چرا تمثیل به کار می‌بریم؟ علت آن بخاطر نفوذ در مخاطب است.

یکی از علت‌های بکار بردن تمثیل کارکرد اجتماعی و سیاسی دارد. یعنی در بحث‌های سیاسی و اجتماعی برای پی بردن به مفهوم از تمثیل و داستان استفاده می‌شود.

بنابراین ویژگی‌هایی که برای تمثیل می‌توان ذکر کرد:

- 1- داستان یا حکایت یا روایت
- 2- این داستان دو لایه بودن / لایه بیرونی (رو ساخت) لایه درونی (ژرف ساخت)
- 3- انسان انگاری همیشگی نیست ولی خیلی وقت‌ها هست. در نظامی هفت پیکر خیر و شر بصورت آدم در می‌آید که یک آدم می‌شود خیر و یک آدم می‌شود شر و در نهایت خیر بر شر پیروز می‌شود و اغلب در این تمثیل‌ها انسان انگاری داریم یعنی تمثیل‌ها را به صورت آدم در می‌آوریم عشق، شر، خیر و غیره بصورت آدم هستند.
- 4- ابهام: تمثیل‌ها اغلب با ابهام همراه هستند و این بخاطر چند لایه بودن‌شان است، حرف، سر راست نیست. یعنی از یک شعر می‌توان برداشت‌های مختلفی کرد که می‌شود ابهام. شعرهای پروین اعتصامی بصورت تمثیل است مثل نخ و سوزن. دو لایه بودن تمثیل از نگاه دکتر فتوحی: که ما یک داستان و یک قصه داریم و یک درون مایه داستان داریم. درون مایه = قصه (داستان) تمثیل از نظر محتوا به 5 دسته تقسیم می‌شود:
- 1- **تمثیل اخلاقی:** یعنی شاعر و نویسنده از قبل آن داستان و روایتی که نقل کرده یک پیام اخلاقی می‌خواهد به خواننده منتقل کند مثلاً گلستان، بوستان، کلیله و دمنه امانتداری و وفای به عهد را آموزش می‌دهد.
- 2- **تمثیل سیاسی و اجتماعی:** یعنی شاعر و نویسنده می‌خواهد قبل آن یک نقد سیاسی و اجتماعی وارد کند. مثال: عبید زاکانی، مزرعه حیوانات روراویر دل
- 3- **تمثیل اندیشه:** شاعر یا نویسنده از قبل آن روایت یا داستان می‌خواهد یک اندیشه یا ایده‌ای یا نظریه‌ای را بیان کند. مثل مولوی / عطار. در داستان مولوی یک فیلی را در یک اتاق تاریک قرار دادند، افراد یک به یک داخل اتاق شدند و قسمتی از فیل را لمس کردند و بعد از خروج هریک تشبیهی داشتند، کسی که پای فیل را لمس کرده بود به ستون کسی که خرطوم فیل را لمس کرده بود به لوله و..... تشبیه کردند یعنی مولوی می‌خواهد بگوید هرکس از دید خود از جهان‌ش شناخت دارد.
- 4- **تمثیل رمزی:** شاعر یا نویسنده می‌خواهد از قبل آن روایت یا داستان یک نکته‌ی رمزی یا نکته‌ای پوشیده و پنهانی را بیان کند. تمثیل رمزی اغلب وقتی رخ می‌دهد که آن مفهوم را نمی‌خواهیم شفاف و صریح بیان کنیم. یعنی یک سری، اسرار ناگفتنی را می‌خواهیم بیان کنیم بصورت رمز و چون پوشیده است، اصرار نداریم که خیلی‌ها بفهمند فقط بیان می‌کنیم. داستان‌های سهروردی / شاه و کنیزک مثنوی
- 5- **تمثیل رویا:** این روایت یا این داستانی که نقل می‌شود از قبیل یک خواب است. مثل: صیانت شرق، غرب / کمندی الهی / ارداویرافنامه / سیرالعبادالی المعاد

نکته اول:

خیلی از این داستانها را در یکی از این طبقات نمی توان قرار داد مثل کلیله و دمنه. چون جزء تمثیل های مهم سیاسی و اجتماعی است. این مقفر یکی از دلایل کشته شدنش بخاطر ترجمه ی این کتاب بود. از این رو این طبقه بندی یک طبقه بندی صددرصدی نیست و یک طیف است.

نکته دوم:

جای دادن هر کدام از اینها (داستانها) در این طبقات بستگی دارد به این که چه برداشتی از داستان دارید، آیا برداشت سیاسی، اخلاقی، اندیشه دارید یا غیره..

در برداشتهای اشخاص خیلی عوامل دخیل دارد، زمینه های تاریخی، فرهنگی، هوش و استعداد، روانشناسی.

یک مسئله ی مهم آقای میوم یک نظریه دارد به عنوان نظریه عدم قطعیت تاریخ یعنی تاریخ اصلا قطعیت ندارد چون برداشتهای یک عده در آن زمان بوده است.

تمثیل: تمثیل هایی که شخصیت های داستانیش خیالی است و اغلب یک تمثیل اخلاقی است و می خواهد یک مفهوم اخلاقی را منتقل کند، شخصیت های داستان حیوانی هستند می گویند fable مثل کلیله و دمنه.

Parable: داستان هایی که خیالی هستند و بیشتر می خواهند یکی از نکات اخلاقی را منتقل کند و شخصیت های آن انسان است که Parable می گویند، تمثیل مولوی.

Allegory: به تمثیل رمزی می گوئیم. تمثیل های سهروردی.

دلایل استفاده از تمثیل های رمزی:

1- بحث جذابیت موضوع

2- تاثیر گذاری

3- زمینه های سیاسی و اجتماعی، یعنی وقتی به دلایل خاصی که در محیط وجود دارد نمی توان حرف خود را صریح روشن بیان کنید.

4- اغنا: تمثیل یک کارکرد اغنایی است که دارد و اهمیت آن خیلی فراوان است خیلی وقتها میتوانیم حرف هایی که پشتوانه ی منطقی ندارد بوسیله ی تمثیل بقبولانیم. اغنایش در اغلب موارد کاذب است.

اسطوره زندگی زرتشت مولف ژاله آموزگار
پژوهشی در اساطیر ایران مولف مهرداد بهار
اژدهادر اساطیر ایران مولف منصور رستگار
(منابع)

گرایشی عمده فلسفه گرایی در ایران:

معتزله: خودگرا بودند، معتقد به تاویل بودند. یعنی آیه و حدیثی که می‌خوانید آن را تاویل کنید. از کنار آن تاویل گرایی آنها ست که تمثیل بوجود می‌آید.

اشاعره: نقلی هستند به خرد کاری ندارند نثر را به کار می‌برند.

تمثیل در بلاغت به درد می‌خورد. با کارکرد شناسی و بلاغی تمثیل باید آشنا شد.

گفتن تمثیل در رابطه با اجتماع و سیاست تاثیر زیادی دارد. با تمثیل و حکایت کاملاً سخنان نفوذ پیدا کرده و تاثیر زیادی دارد. از قبل تمثیل، آموزش‌ها خیلی بهتر است. تمام داستان‌های قرآنی به شیوه‌ی تمثیل بیان شده است. داستان حضرت مریم، لوت، عیسی و موسی و همچنین شیوه‌ی آموزش قرآن تمثیلی است، چون بیشتر نفوذ می‌کند و گستره‌ی بیشتری دارد. حتی کدام وحی هم از این عنصر بلاغی استفاده کرد. در منطق الطیر داستان‌های تمثیلی زیادی بیان شده است. داستان شیخ‌صنعان طولانی‌ترین داستان منطق‌الطیر در زمینه‌ی تمثیل می‌باشد.

جزوه تمثیل داستان شیخ صنعان یک شیخ عابد زاهد بود که عبادت خدا می‌کرد و ریاضت می‌کشید و هر کس بیمار می‌شد به عابد مراجعه می‌کردند. چند شب پشت سر هم خواب می‌بیند که از حرم (مجاورت کعبه) به روم (ترکیه، آسیای صغیر بخشی از شام، سوریه) افتاده و در آنجا بتی را سجد می‌کند و این خواب فکر عابد را مشغول می‌کند و به مریدانش می‌گوید باید به سوی روم بروم تا این خوابم زود تعبیر شود و چهارصد تا مریدش با وی سفر می‌کنند. تا اینکه در این گشت و گذارها دختر مسیحی را می‌بیند که یکدل نه صد دل عاشقش می‌شود و در کوی آن باقی می‌ماند و مریدانش هرچه او را نصیحت می‌کنند اثر نمی‌کند از این ماندن بیش از حد، دختر هم متوجه می‌شود. به خواستگاری دختر می‌رود و دختر این شرطها را می‌گذارد. زاهد این شرطها را قبول کرد و موبه مو عمل کرد و مریدانش هی تذکر دادند ولی او عمل نکرد و مریدانش برگشتند. مریدی که با اینها همراه نبود می‌پرسد که چرا برگشتید، شما اگر واقعا مرید این شیخ بودید باید هرکاری که او می‌کرد شما انجام میدادید. مرید می‌گوید حالا همه باید دست به دعا بردارید و از خدا بخواهید که این شیخ رها شود. حضرت محمد(ص) به خواب یکی از این مریدها می‌آید و شفاعت می‌کند شیخ را، مریدها می‌روند و می‌بینند که این زاهد توبه کرده و دارد می‌آید و دختر هم می‌گویند که به خدا ایمان آورد و در بستر بیماری به خدا ایمان می‌آورد و بلافاصله می‌میرد.

در تمام این تفسیرها که در این داستان نوشته شده معتقدند به واسطه‌ی دختر ترسا شیخ از مقام فروتنی که بوده به مقام والاتر رسیده.

سه موقعیت زرتانی موقعیت اول (چهارصد تا مرید، 50 تا حج) یک اتفاق می افتد و می رود به موقعیت دوم (که آن اتفاق همان خواب است). موقعیت دوم: آن شیخ زاهد و پاک قرآن می سوزاند، بت می پرستد و شرابخواری می کند. و شرایط خیلی نازل حلقه ی انتقال موقعیت دوم تا سوم دعا است. دعای مریدان و شفاعت پیامبر که مرحله ی سوم توبه بازگشت و دست برداشتن از آن خطاهایی که دچار شده بود.

این داستان هم عناصر تمثیلی دارد و هم کل پروسه داستان تمثیلی به ما می گوید.

در داستان آمده که بین شیخ و حق غباری بوجود آمده و این غبار همان امارگی نفس است. عجب خود بینی و غرور است. خوک در متون ما همیشه کنایه از نفس درونی است وقتی می گوید که تو برو خوک باقی کن، باید نفس خودت را مهار کنی و در کنترل خودت بگیری. منظور اصلی از نفس خود را مهار کنی می شود تمثیل یعنی عجب و غرور در شیخ ناخودآگاه شکسته شود با خوک بانی. اگر خوک را مهار نکنی یعنی نفست را مهار نکرده ای باید زنگار بندی (کمربندی است که تفاوت میان مسلمان و مسیحیان مشخص می شود با بستن زنگار)

اصولا صوفیه معتقدند که عشق پالاینده است گوهر درونی انسان را پاک می کند و جلا می دهد و به همین دلیل حرف اول صوفیه عشق است. و برای ارائه از یک داستان استفاده می کنند و همه ی داستانهای ما، یک طرف آن عشق و طرف دیگر آن عاشق است. از قبل آن داستان باید عاشق آن معشوق شد و سر از پا نشناسد تا به هدف برسد. عطار می گوید اول باید عاشق شوید و باید در راه معشوق همه چیز را حاضر بشود از دست بدهد. (آبرو، حیثیت، جان و ...) اگر اینگونه کردید به مرتبه ی انسان کامل می رسید مثل شمع و پروانه که می گوید در راه عاشق باید فنا شد.

پیامبر بیرونی ما پیامبران شرع هستند و پیامبر درونی ما عقل است.

دکتر زرقانی می گوید اجزای داستان را باید تاویل کرد بعد کل داستان را تاویل و تمثیل کرد.

در این داستان شخصیتها:

1- پیر همان شیخ صنان

2- دختر ترسا

3- مریدان

در نهایت این نتیجه را گرفته شیخ صنان نماد هر انسانی در هر زمانی و مکانی است که آمیخته ای است از مجموعه ای از بدی و خوبیها، روشنیها و تاریکیها. دختر ترسا نماد نفس اماره که این نفس اماره در وجود همه است.

سه آتشی که نمادی از سه آتش مهم اساطیری هستند عبارتند از:

آذرفرنبغ (آتش موبدان)، آذرگشنسب (آتش ارتشتاران) و

آذربرزین مهر (آتش کشاورزان)

و در هر زمانی می تواند فعال باشد. و در هر موقعیتی به نسبت موقعیت شما یعنی اگر فقیر باشید وسوسه اش به سمت دزدی و غیره است. اگر ثروتمند باشید به سمت فحشا و فساد است.

مریدان نماد عقل یعنی عقل (وجدان) که شیخ را در نهایت بر می گرداند به حالت قبلش.

و نتیجه کل داستان :

الف) شیخ صنعان نماد هر انسان در هر زمان و مکان

ب) دختر ترسا نمادی از نفس اماره

ج) مریدان نماد عقل، وجدان

د) غبار همان حالت امادگی نفس است

ه) خوک بانی مهار نفس درونی